

دوشنبه ۱۴۰۰/۱۲/۱۰

جلسه ۷۷۸

بسم الله الرحمن الرحيم

وصلی الله علی محمد وآله الطاهرين واللعن الدائم علی أعدائهم أجمعين من الآن إلى قیام يوم الدين

اللهم كن لوليک الحجّة بن الحسن صلواتک علیه وعلی آباءه فی هذه الساعة وفي کلّ ساعة وليا وحافظا وقائدا وناصرا ودليلا وعينا حتى تسکنه أرضک طوعا وتمتّعه فيها طويلا.

اللهم العن أوّل ظالم ظلم حقّ محمّد وآل محمّد وآخر تابع له علی ذلك اللهم العن العصابة التي جاهدت الحسين وشايعت وبايعت وتابعت علی قتله اللهم العنهم جميعا.

السلام عليك يا أبا عبد الله وعلی الارواح التي حلت بفنائک عليك منی سلام الله أبدا ما بقيت وبقى الليل والنهار ولا جعله الله آخر العهد منی لزيارتکم، السلام علی الحسين وعلی علی بن الحسين وعلی أولاد الحسين وعلی أصحاب الحسين.

اللهم خصّ أنت أوّل ظالم باللعن منی وابدء به أوّلا ثم العن الثانی والثالث والرابع اللهم العن يزيد خامسا والعن عبيد الله بن زياد وبن مرجانة وعمر بن سعد وشمرا وآل أبي سفيان وآل زياد وآل مروان إلى يوم القيامة.

با عرض تسليت به محضر ارباب و ولی نعمه جهان هستی مولانا بقیة الله الاعظم روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء، و همچنین با عرض تسليت به محضر ولی الله الاعظم حضرت امام رئوف مولانا ابی الحسن الرضا علیه السلام به مناسبت وفات و رحلت جد بزرگوار شان حضرت ابوطالب سلام الله علیه.

کلام در این بود که آیا ترخیص در بعضی از اطراف علم اجمالی عقلاً معقول است یا معقول نیست؟ به عبارت اخری: علم اجمالی آیا علت تامه تنجز است یا مقتضی تنجز است؟ آقای صدر و

دیگران فرمودند که این مبتنی بر این است که بینیم حقیقت علم اجمالی چیست و علم اجمالی به چه چیزی تعلق می گیرد.

مرحوم آقاضیاء عراقی فرمود: علم اجمالی به واقع تعلق می گیرد. مرحوم حاج شیخ اصفهانی و مرحوم آقای نائینی فرمودند که اعلم اجمالی به جامع تعلق می گیرد. از بعضی از فرمایشات مرحوم آخوند استفاده می شود که علم اجمالی به فرد مردد تعلق می گیرد.

به فرد مردد، مرحوم حاج شیخ اصفهانی اشکال کرد و فرمود: مردد بما هو مردد وجود ندارد، هویت ندارد نه در ذهن و نه در خارج. چیزی که وجود ندارد، ماهیت ندارد زیرا ماهیت حد وجود است، لذا از چند صورت خارج نیست یا باید بگویید که علم اجمالی متعلق ندارد، خب این محال است زیرا علم از امور ذات اضافه است و بدون مضاف الیه محقق نمی شود، یا باید بگویید متعلق علم اجمالی آن فرد است، خب اگر بگویید متعلق علم اجمالی فرد مشخص خارجی است، آن وقت فرق آن با علم تفصیلی در چیست؟ اگر بگویید متعلق علم اجمالی فرد مردد است، خب فرد مردد در خارج وجود ندارد زیرا وجود، مساوق با تشخص و تمیز و تعین است. پس آن چه باقی می ماند، جامع است.

مرحوم آقاضیاء عراقی فرمود علم اجمالی به واقع و به فرد تعلق می گیرد. اشکال این بود که فرق علم تفصیلی با علم اجمالی در چیست؟ اگر شما می فرمایید علم اجمالی به فرد تعلق می گیرد با خصوصیات شخصی، خب این می شود علم تفصیلی. اگر بفرمایید آن حد شخصی و خصوصیات شخصی داخل در متعلق نیست، خب این می شود جامع. شما اگر حد شخصی و خصوصیات شخصی فرد را کنار بگذارید، جامع می شود. پس در ما نحن فیه غیر جامع چیزی باقی نمی ماند.

مرحوم آقای نائینی به آقاضیاء ره اشکال کرده که شما می فرمایید «علم اجمالی به واقع تعلق می گیرد»، خب اگر واقعی در کار نبود مثل اینکه هر دو اناء نجس است یا هیچ کدام نجس نیست، اینجا متعلق علم اجمالی چیست؟

آقای صدر از تمام این اشکالات خواسته جواب دهد و تقریباً خواسته بگوید هر کدام از این آقایان یک گوشه مطلب را لحاظ کرده اند، اما تحقیق مطلب این است که آن شخصی که می گوید علم اجمالی به جامع تعلق می گیرد، درست می گوید منتهی ناقص می فرماید. آن شخصی که می فرماید علم اجمالی به واقع تعلق می گیرد، درست می گوید منتهی ناقص می فرماید. فقط آن چیزی که به آقای نائینی ره نسبت داده شده یعنی «متعلق علم واقع خارجی و آن معلوم بالعرض است» صحیح نمی باشد و امکان ندارد.

اما اشکالی که به آقای صدر ره کرده اند که ایشان می فرماید «علم اجمالی به واقع تعلق می گیرد» خب اگر واقعی نبود آن وقت چی؟ آقای صدر می فرماید: اگر واقع نبود اصلاً غلط است زیرا مراد آقای صدر ره از واقع آن معلوم بالعرض و واقع خارجی نیست، مراد ایشان از واقع یعنی آن صورت ذهنیه فرد. حاج شیخ ره اشکال کرد که یا حد شخصی داخل است یا داخل نیست، اگر داخل است علم تفصیلی می شود و اگر داخل نیست، جامع می شود. ایشان جواب می دهد که مشخصات خارجی و حدود شخصی، داخل است منتهی داخل بالاجمال مثل اینکه عرض کردیم یک شیشه ای هست که مات و شطرنجی ست و فرد را مکدر نشان می دهد.

اما حقیقت علم اجمالی چیست؟ آقای صدر می فرماید: در منطق، مفاهیم را تقسیم کرده اند به مفاهیم کلی و مفاهیم جزئی. گفته اند مفاهیم کلی یعنی ما لا یستحیل انطباقه علی اکثرین، انطباقش بر کثرین محال نیست و ممکن است. مفهوم جزئی یعنی ما یمتنع صدقه علی اکثرین، صدقش بر کثرین محال است. نسبت به کلی و جزئی گفته اند که کلی لازم نیست افراد متعدد در خارج داشته باشد. ممکن است کلی در خارج یک مصداق بیشتر نداشته باشد، مثل کلی واجب الوجود. ممکن است کلی اصلاً در خارج مصداق نداشته باشد مثل کلی اجتماع نقیضین، کلی اجتماع ضدین، کلی مفهوم شریک الباری. ما لا یمتنع، یعنی می توان وجودات متعدد برای آن فرض کرد. در منطق همین مقدار می گویند.

در سابق الایام این اشکال به ذهنمان آمد که مفهوم جزئی نداریم زیرا شما هر چقدر مفهوم را قید بزنید و آنرا تضییق کنید، باز مفهوم در حد مفهومیت از کلی خارج نمی شود ولو هزار تا قید بزنید، فو قش می شود کلی اضیق. پس چطور می شود که یک مفهوم جزئی می شود؟ مفهوم وقتی جزئی می شود که - در کلمات فلاسفه هست و آقای صدر هم دارد - به این مفهوم، اشاره به وجود خارجی اشراب شود. اشاره به وجود خارجی باعث جزئی شدن مفهوم می شود، یعنی اگر «زید» اسم هست برای این وجود خارجی یعنی مفهوم مشیر به این وجود خارجی، مفهوم مقید منتهی نه مقید به یک مفهوم بلکه مقید به اشاره به این وجود خارجی. شما اگر صد وجود خارجی در خارج فرض کنید غیر از این خواهد شد زیرا می گوئید «یک وجود دیگر فرض می کنیم» خب این غیر از آن وجود است.

باز این اشکال به ذهنمان آمد که چه اشکال دارد که ما همین وجود را فرض کنیم و مثلاً هزار تا، همین زید را فرض می کنیم. ان قلت: هزار تا نمی شود. کی می شود هزار تا، وقتی که غیر از آن باشد و الا اگر همان باشد خب یکی می شود. قلت: یعنی چه که اگر همان باشد یکی می شود. خب ما می گوئیم این وجود، وجود دوم است. لا یقال: وجود دوم عقلاً محال است. لانه یقال: مگر شریک الباری محل نیست؟! مگر وجود دوم واجب الوجود محال نیست؟! فرضی ست دیگر. لذا ما با تمام این تفاسیر نفهمیدیم که مفهوم جزئی چیست. معمولاً توضیح دهنده ی مباحث عقلی و فلسفی کم است شاید از دو هزار متکلم، یک نفر پیدا شود که یک مقداری ... ولی همین شخص هم باز این شبهه را طرح نکرده که ما همان وجود را فرض می کنیم.

سوال، جواب: وجود دوم ما به الامتیاز دارد پس وقتی وجود دومی برای شریک الباری فرض می کنید به چه نحو است؟ ما اصلاً می گوئیم که ما به الامتیاز ندارد و همه اش همان وجود است حقیقهً یک وجود است منتهی فرضاً آن که الآن فرض کردم. اگر بخواهد حقیقهً دو وجود داشته باشد باید ما به الامتیاز داشته باشد اما اگر بخواهد اعتباراً دو وجود داشته باشد دیگر و الا این اشکال در واجب الوجود هم هست زیرا این واجب الوجود دوم که فرض کردید آیا

ما به الامتیاز دارد یا ندارد؟ اگر دارد، پس قطعاً باید واجب الوجود مرکب باشد زیرا چنانچه نباشد دیگر ما به الامتیاز ندارد و اگر ما به الامتیاز ندارد پس دیگر وجود دوم نمی شود الی یومنا هذا از کسی که ویزای ورود به مباحث علم اصول را داشته باشد نشنیدم که بگوید «واجب الوجود کلی نیست» خارجاً یک فرد بیشتر ندارد، کلی یعنی امکان فرض افراد متعدد برایش وجود دارد.

سوال، جواب: وجود حقیقی که نیست عرض کردم این مطلبی که اشاره کردم و آقای سعیدی هم می فرماید «اگر همان باشد وجود دوم نمی شود» و الا این اشکال در واجب الوجود هم هست. حال مهم نیست.

آن کسی که می گوید «مفاهیم یا جزئی هستند یا کلی» نه خدا بوده، نه پیغمبر بوده، نه معصوم بوده و نه محلی از اعراب داشته. «من اخذ دینه من افواه الرجال ازالته الرجال» کسی خوابیده و بعد بلند شده و گفته «مفاهیم یا کلی هستند یا جزئی» یکی هم می خوابد و بلند می شود می گوید «این گونه نیست». خیلی به جایی ربط ندارد. کسی که از افواه رجال دینش را بگیرد همین طور است دیگر. خلاصه فوق کل ذی علم علیم، یکی هم می آید و بر روی آن چیزی دیگر می گوید. خیلی مهم نیست.

بعد هم اینکه ما دو نوع مفاهیم داریم، مفاهیم جزئی و مفاهیم کلی ... تا به الآن چیزی در ذهنم نیست که این بحث در کجای علم فلسفه و علم اصول یا دین دخیل باشد تا شما بگویید که دیگر نمی توانید فتوی دهید یا ...، مفاهیم، جزئی و کلی داشته باشند یا همه مفاهیم کلی باشند یا اصلاً ما تعریف مفهوم کلی را عوض کنیم و بگوییم کلی آن مفهومی است که امکان دارد مصادیق متعدد داشته باشد، نه فرضی لذا شریک الباری کلی نیست، واجب الوجود کلی نیست زیرا امکان ندارد واجب الوجود مصادیق متعدد داشته باشد. شما یک معنای غلطی کردید که افراد فرضی. حال این مهم نیست.

آقای صدر می فرماید: «متعلق علم اجمالی جامع است». خب یک اشکال ما کردیم که جامع باید بر همه افراد منطبق باشد چرا به بعضی از افراد منطبق می شود، محتمل است این یا آن؟ ایشان می فرماید: «جامع مقید به مشیر به خارج». خب آقای صدر داخل چاه افتادید، کدام خارج؟ فردا دو فرد که بیشتر نیست. از بعضی از کلمات آقای صدر من متوجه شدم که ایشان می گوید «نه، ما به تعداد افراد در خارج جامع داریم. نسبت کلی به افراد نسبت آباء به ابناء است یعنی آن حصه ای از جامع که در ضمن زید وجود دارد غیر از حصه ای از جامع است که در ضمن عمرو وجود دارد. شما اگر تمام خصوصیات شخصیه زید را کنار بزنید باز آن حصه ای از انسانیت که در ضمن زید است غیر از حصه ای از انسانیت است که در ضمن عمرو می باشد. حرف رجل همدانی درست نیست، آباء به ابناء است. خب همان طور که فرد در خارج دو تا است، جامع هم در خارج دو چیز است. متعلق علم اجمالی این عنوان جامع است که مشیر به یکی از آن دو جامع خارجی است».

بعد آقای صدر یک جمله دارد و آن این است که چرا علم اجمالی علت تامه موافقت قطعیه نیست؟ به خاطر اینکه متعلق علم اجمالی جامع است. شما وقتی یک فرد را آوردید یک جامع را امتثال کردید، خب این مصداق جامع است. پس آن چه معلوم شما بوده، قطعا امتثال شده زیرا معلوم شما در حد جامع بوده، جامع مشیر به جامع خارجی و این مصداق آن است. آن چه اتیان نشده، متعلق علم شما نبوده. آن مقداری که تمّ علیه البیان محقق شده و آن مقداری که لم یحقق ما تمّ علیه البیان.

جناب آقای صدر با این حرف هایی که زدید در واقع مطلب را حل نکردید. یکی از معضلات کلمات آقای صدر - ما که ایشان را ندیدم که ببینیم که بیان ایشان چطور بوده - این است که مطالب ساده و اصطلاحات اصولی علمی خارج را گرفته و بعد یک الفاظ تازه و بعید از اذهان را گذاشته. شما وقتی کلمات حاج شیخ ره را مطالعه می کنید فقط باید در مطالب فکر کنید ولی باید ببینید که الفاظ آقای صدر چه می خواهد بگوید. من فکر نمی کنم هیچ وقت کتاب اصولی

ای باشد که احتیاج به کتاب لغت داشته باشد زیرا کتب اصولی کتبی هستند که واضح است غیر از الفاظی که آقای صدر در کتابش دارد.

اگر متعلق علم اجمالی جامع است و در خارج جامع ها متعدد هستند، خب این مشیر به کدام جامع است؟ بعد شما می گوئید «هر کدام از آنها مصداق این جامع است» اشکال اول این بود که اگر هر کدام از آنها مصداق جامع است، پس چرا در علم اجمالی هر کدام، مصداق نیست و نسبت به آن شک دارم در حالی که در واجب تخییری که وجوب به احدهما تعلق می گیرد، هر کدام از آنها یقینا مصداق است؟ سر فرق این دو جامع در چیست؟ متعلق علم اجمالی که غیر از وجوب تخییری است، خب شما حل نکردید. آقای صدر مثل ما بگو که ما تحلیل علم اجمالی را نمی فهمیم. مگر بد است که انسان اعتراف کند به نفهمیدن در چیزی که غیر معصوم سلام الله علیهم نمی فهمد. اینکه نفهمیم حقیقت علم اجمالی چیست، به جایی لطمه نمی زند زیرا این طور نیست که حقیقت علم اجمالی در یک جایی دخیل باشد. ان قلت: همین مبحث. شما الآن گفتید که «علم اجمالی علت تامه تنجز هست یا نه، مبتنی بر این است که حقیقت علم اجمالی را بشناسید. این هم که اثر مهمی دارد و آن این می باشد که آیا شارع می تواند ترخیص دهد یا نه؟» باز می گوئید که این بحث اثر ندارد! قلت: بله، من از این حرف ها نزدم. اینها را فقط آقای صدر و آقاضیاء گفته اند. ان شاء الله در مقدمه دوم خواهیم گفت که اینکه علم اجمالی علت تامه تنجیز موافقت قطعی هست یا مقتضی آن است، هیچ ربطی به حقیقت علم اجمالی ندارد.

اشکالی که آقای نائینی ره به آقاضیاء ره فرمود یعنی «جناب آقاضیاء ره امکان دارد که معلوم بالاجمال ما واقعی در خارج نداشته باشد مثلا یقین دارم یا اناء شرقی نجس است یا اناء غربی در حالی که امکان دارد هر دو پاک باشند یا هر دو نجس باشند». آقای صدر می فرماید: مقصود از واقع، معلوم بالعرض خارجی نیست بلکه مقصود یک صورت ذهنیه است.

جناب آقای صدر آیا آن صورت ذهنیه، صورت ذهنیه از خارج هست یا نیست! خب واقعی در کار نیست. آن باید مشیر به واقع باشد یا نه، خب واقعی در کار نیست. وقتی واقعی در کار نبود

دیگر جزئی نمی شود و کلی ست. الآن یک کسی بگوید «شما پسری به نام آقا محسن دارید» می گویم «نه» بگوید «ان شاء الله خدا یک محسنی به شما بدهد» خب این محسن، کلی ست زیرا آن چه در فلسفه می گویند این است که وجود مساوق با تشخص است و تشخص مساوق با وجود است، الشیء ما لم یتشخص لو یوجد و ما لم یوجد لم یتشخص. این آقا محسنی که در خارج نیست کلی ست. این صورت ذهنیه که شما می سازید باید بر این منطبق شود و با آن نیز منطبق شود. آن اشکال خیلی مهم است. اگر آقای صدر به این اشکال التفات می کرد - ممکن است انسان کلماتی را بزند ولی التفات ندارد - که آقا چرا در واجب تخییری یا در بیع کلی فی المعین وقتی می گوید «بعث احد هذه الكتب» یا «احدهما من الکتبیین» هر کدام از کتاب ها را بدهد مصداق مبیع ست ولی در علم اجمالی دست را بر روی هر کدام گذارید مشکوک است. حال اگر کسی در واجب تخییری اشکال کند که واجب تخییری متعلق به جامع و احدهما نیست - البته این غلط است زیرا به قول آقای خوئی ره واجب تخییری به جامع تعلق گرفته - ولی این مقدار مسلم است که در بیع کلی فی المعین بیع به احدهما تعلق گرفته است. اگر این را آقای صدر خب التفات می کرد و آقای خوئی ره و آقای نائینی ره خب ملتفت می شدند من مطمئن هستم که اعتراف می کردند که ما علم اجمالی را نمی فهمیم. البته یک مطلب هم هست، من قسم می خورم که آقای خوئی نیز معترف بوده که علم اجمالی را نمی تواند تحلیل کند منتهی چه بگوید! بگوید که من نمی توانم تحلیل کنم؟ آن وقت می گویند «آقای خوئی ره ما به درس بی سواد بیایم! خب خودمان که بی سواد هستیم. فاقد الشیء که لا یعطى الشیء». آقای خوئی ره شما این را توضیح بده و بفرما: نه تنها ما بلکه غیر از ائمه معصومین سلام الله علیهم که علم را از خداوند سبحان می گیرد تمام کسانی که علم را از بشر گرفته اند نمی توانند علم اجمالی را تحلیل کند.

فتلخصه مما ذکرنا که این علم اجمالی با این ویژگی هایی که عرض کردیم، نه در کلمات آقای صدر حل شده و نه در کلمات آقاضیاء ره حل شده و نه در کلمات حاج شیخ ره حل شده زیرا در واقع تمام اینها یک مطالب بدیهی را ذکر می کنند. آقا، الشیء ما لم یتشخص لم یوجد و ما لم

یوجد لم يتشخص. می گوییم: برهان دارد؟ می گویند: معنا ندارد که وجود یا این ست یا آن، وجود که «یا» ندارد. می گوییم: دلیل شما چیست؟ می گویند: وجدان. می گوییم: اگر وجدان است، خب وجدانا وقتی علم داریم یا این سرقت کرده یا آن، سارق در علم من مردد است. می گویند: مگر می شود. می گوییم: مگر می شود که علم اجمالی به غیر مردد تعلق بگیرد. این طور نیست که آن آقایان برهان آورده اند یا اگر ارتکازی صحبت کرده اند یک چیزی را روشن کرده باشند. بله وجود خارجی مردد ندارد ولی وجود ذهنی، وجود نفسانی مثل علم و اراده ... الآن یک کسی دارد می رود و می گوید «اراده کردم فرش بخرم». می گوید «کدام یک از آن فرش ها را می خواهی بخری» می گوید «یکی از آن ها را می خواهم بخرم» می گوید «کدام فرش را؟» می گوید «نمی دانم. برم آنجا ببینم کدام یک قشنگ است، کدام تراکمش بیشتر است و ...» خب الآن که دارد می رود و اراده کرده از آن مغازه یک فرش بخرد، این اراده به چه چیزی تعلق گرفته؟ به مردد. به نانوایی می روید همین طور، سایر جاها هم این گونه است.

هذا تمام الکلام در مقدمه اولی.

اما مقدمه ثانیه. یک کلمه را بگوییم که از این مطلب اول به برکت امام رضا علیه السلام فارق شویم. اصلا علم اجمالی علت تامه تنجز است یا مقتضی تنجز، برای موافقت قطعی، قبح عقاب بلا بیان، چه کسی گفته که مقصود از بلا بیان، علم است؟! بعد شما علم را این طور خیال می کنید ... آقا صبر کن می خواهم عکس بگیرم و دکتر گفته فقط از معده عکس بگیر و از طحال عکس بگیر لذا این طوری بنشین. ما باید ببینیم وقتی علم اجمالی دارم شارع می تواند ترخیص دهد یا نمی تواند ترخیص دهد؟ اگر شارع نمی تواند ترخیص دهد عقل در یک طرف عقاب را کافی می داند و نفس علم اجمالی بیان هست یا بیان نیست؟

عرض ما این است که در یک طرف شارع می تواند ترخیص دهد اما بعید نیست که عقل در جایی که طرف علم اجمالی دیگر قبح عقاب بلا بیان را جاری نکند. این حرفی که آقاضیاء ره زده و مرحوم آقای ایروانی به شیخ اعظم ره نسبت داده که «ترخیص در بعض اطراف علم

اجمالی، ترخیص در محتمل المعصية است. ترخیص در محتمل المعصية مثل ترخیص در مقطوع المعصية قبیح است. اگر من یقین دارم یا اناء شرقی نجس است یا اناء غربی نجس، چنانچه شارع بفرماید که در اناء غربی ترخیص دادم، نمی شود و عقلا قبیح می باشد ولی اگر بفرماید من اناء شرقی را بدل از نجس قبول کردم لذا اناء غربی را بخور. این اشکال ندارد». واقعا آقاضیاء ره شما چطور فکر کردید که این دو عقلا با هم فرق می کنند! اگر یک ذره فکر می کردید می فرمودید که فرق می کند؟! اگر شارع بفرماید «ای کسی که یقین داری یا اناء شرقی نجس است یا اناء غربی، اناء غربی را جایز است مرتکب شوی» بگوییم که خدایا چنین حقی نداری و این اذن در محتمل المعصية است ولی اگر شارع بفرماید «من اناء شرقی را بدل از واقع قبول کردم لذا جایز است اناء غربی را مرتکب شوی» این اشکال ندارد. اینها بازی با الفاظ است و فکر نمی کنم ... در محتمل المعصية اذن جایز است. بله محتمل المعصية به شرط محمول یعنی اگر اذن دهد باز محتمل المعصية باشد که اذن بده، این محال می باشد ولی با اذن دیگر از محتمل المعصية خارج می شود و المقطوع عدم المعصية می شود. این چه اشکال دارد! این جعل بدل و بدل از واقع که شما آقاضیاء ره درست کردید و آقای ایروانی ره به شیخ ره نسبت داده را متوجه نشدیم و متوجه هم نخواهیم شد.

هذا تمام الکلام در مرحله اولی و مقام اول که تنجیز علم اجمالی هست و مقام ثانی که در مقام امثال، آیا علم اجمالی کافی هست یا کافی نیست ان شاء الله چهارشنبه در قم. خدایا به حق محمد و آل محمد و امام رضا علیه السلام فهم ما را، استعداد ما را برای فهم مطالب دینت زیاد بفرما. و للکلام تتمه و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين و لعنة الله علی اعدائهم اجمعين